

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نیابتی

۰۸ اگست ۲۰۱۷

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها - کتاب دوم

بخش هجدهم - فراز و فرود رایش المان

سال ۱۹۴۰ سال عروج المان در تمامی صحنه های سیاسی و نظامی در شرق و غرب اروپاست. در این مقطع تمامی آثار حقارت بار ورسای دود شده و به هوا رفته است. آدولف هیتلر اکنون خود را در یقتمی تبدیل شدن به یگانه ابرقدرت جهان می بیند. ویرانه ای را که هفت سال پیش از این تحویل گرفته ، توانسته است از جایگاه بردگی حاصل شکست در یک جنگ جهانی به مقام آقائی جهان در جنگ جهانی دیگری برساند. حالا وقت آن است که همچون قماربازی ماهر به حفظ سرمایه های هنگفتی همت گمارد که تصاحب کرده است. در نگاه او یگراه بیشتر وجود ندارد و آن تقسیم دنیا با ابرقدرت قدیم است. در این مسیر المان می بایست اگر لازم باشد تمامی بُرده هایش را در این قمار بر روی میز بیاورد و می آورد. تهاجم تابستان ۱۹۴۱ به خاک اتحاد شوروی سیمای تمام عیار چنین قماری است.

هیتلر از همان ابتداء که پرچم مبارزه با بلشویزم را به مثابه دشمن مشترک کل جهان سرمایه داری بلند کرده بود هدفش اساساً جذب دولت فحیمه بود، بلشویزمی که البته بیش از آن که دشمن المان باشد خصم انگلستان بود. دشمنی آدولف هیتلر همواره و در اساس با شرق عمدتاً اسلاو در مفهوم عام و بلشویزم مهاجم به طور خاص بوده است. فضای حیاتی مورد نیاز او هم در شرق است. او مرزهای غربی پسا جنگ اول که دولت وایمار با امضای قرارداد لوکارنو به رسمیت شناخته است را نیز هرگز به زیر علامت سؤال نبرده است. حتی بر بازگشت آژاس و لورن که بارها میان فرانسه و المان دست به دست شده و حالا هم هنوز در تصاحب فرانسه است پافشاری نکرده است. عجیبتر از همه پس از پیروزی بر ارتش فرانسه و محاصره صدها هزار سرباز انگلیس و فرانسوی در نبرد دونکرک نیز همچنان امیدش را به اتحاد با بریتانیا از دست نداده و به منظور خراب نکردن آخرین پلها میان المان و انگلستان به قیمت یک اشتباه جبران ناپذیر راه عقب نشینی بخش اعظم ارتش سلطنتی به خاک خودی را هم باز گذاشته است.

در نگاه او دشمنی دولت فحیمه با المان تابع هیچ منطقی نیست. او معتقد است دو کشور اگر هزار دلیل برای دوستی و اتحاد داشته باشند ، یک دلیل اما برای دشمنی ندارند. دشمنی انگلستان و المان اصلاً با عقل و منطق او نمی خواند. او می خواهد به دولت فحیمه حالی کند که حاضر است تفاهنامه بسیار با ارزشش با ستالین را فدای رابطه اش با بریتانیا کند و می کند. به همین اعتبار پرواز محرمانه و حیرت انگیز معاونش رودلف هس به انگلستان در اوج جنگ و یکماه و خرده ای پیش از شروع تهاجم به خاک شوروی را نیز باید قطعه ای از همین پازل به شمار آورد. علاوه بر اینها

هیتلر بخوبی به تضاد میان ایالات متحده و بریتانیای کبیر هم آگاه است و بر روی آن نیز بسا سرمایه گذاریها کرده است. او خیز "کلان سرمایه یهود" در امریکا برای حاکمیت بر بازار و به تبع آن دولت ایالات متحده را خوب می فهمد اما تن دادن دولت انگلستان به آن را اصلاً باور ندارد. باور ندارد که دولت فحیمه به پای خود شلیک کند. باور ندارد که بریتانیا قاطعانه تصمیم به نابودی تام و تمام المان گرفته باشد. آخر تکلیف آن ستراتیژی موازی چند ساله اخیر چه خواهد شد؟ انگلستان در اتحاد با المان می تواند همه چیز را حفظ کند ولی در تقابل با آن هیچ چیز به دست نخواهد آورد. پیشوای المان نمی خواهد بپذیرد که انگلستان حاضر به واگذاری رهبری به ابرقدرت تازه نفسی باشد که تا اندکی پیش از شروع جنگ جهانی طرح تهاجم نظامی به آن را هنوز از روی میز گزینه هایش بر نداشته بود. آیا یک المان دوست خطرناکتر از یک امریکای بالقوه دشمن می باشد؟

طرح سرخ

یکسال پس از کودتای مالی کلان سرمایه یهود در ووال استریت، ایالات متحده طرح یک عملیات نظامی موسوم به "طرح سرخ" را در سال ۱۹۳۰ علیه بریتانیای کبیر با هدف به زانو در آوردن ابرقدرت موجود به اجرا می گذارد. این طرح بخش محوری یک طرح کلی تری است که از ۱۹۲۷ در راستای خنثی کردن تهدیدات بالقوه علیه قاره جدید روی میز دستگاه نظامی امریکا قرار دارد. هر تهدیدی با یک رنگ مشخص شده و نام آن رنگ بر کلیت طرح گذاشته می شود. برای مثال طرح جنگ علیه جاپان "طرح نارنجی"، جنگ علیه المان "طرح سیاه"، تهاجم به چین "طرح زرد" و طرح جنگ محتمل با مکزیک "طرح سبز" نامگذاری شده اند. حتی یک "طرح سفید" برای مقابله با یک قیام احتمالی در خود امریکا هم آماده شده است! و اما بر مبنای "طرح سرخ" نیروهای نظامی ایالات متحده می بایستی که در صورت ضرورت علیه نیروهای بریتانیا در کانادا وارد عمل شده و با اتکاء به بمبارانهای هوائی گسترده حتی با به کارگرفتن سلاحهای ممنوعه کیمیائی نیروهای مذکور را از میان بردارند. در این مقطع که نبرد برای تعیین تکلیف مقوله رهبری جهان در دستور است انگلستان به مثابه بزرگترین تهدید علیه امریکا حتی خطرناکتر از جاپان و المان تلقی می گردد. حتی آدمی مثل چرچیل هم امکان بروز جنگ با ایالات متحده را نا ممکن نمی بیند. چمبرلین بارها در سخنرانیهایش علناً به این طرح اشاره کرده و در رابطه با آن هشدار داده بود.

در ارتباط با این طرح دولت امریکا در سال ۱۹۳۱ "چارلز لیندبرگ" *Charles A. Lindbergh* یکی از معروفترین خلبانان نیروی هوائی خود را که چهار سال پیش از این با گذشتن از اقیانوس اطلس شهرتی جهانی یافته است، به منظور ارزیابی یک تهاجم نظامی محتمل به سواحل غربی "هادسن بی" در کانادا می فرستد. چارلز لیندبرگ یکی از شخصیتهای جالب و قابل بررسی در این برهه از تاریخ امریکاست. او در این تاریخ استاد لژ فراماسونی "کی استون" در سنت لوئیس هست. این موضوع را او نه تنها پنهان نمی کند که علائم و سمبلهای این جریان را هم بر روی لباسها و هم بر روی هواپیمای قاره پیمایش حمل نیز می کند. جالبتر از همه رابطه ویژه سالهای بعد او با نازیهاست. لیندبرگ چند سال بعد در نیمه دوم دهه سی با مأموریت ویژه از سوی ارتش امریکا و به منظور آشنائی با دستاوردهای نیروی هوائی المان سفرهای متعددی به آن کشور می کند و اطلاعات ارزشمندی را هم برای ارتش امریکا به ارمغان می آورد. او ظاهراً طی این سفرها به دیدگاه های عام نازیها گرایش بسیار پیدا می کند. این نزدیکی تا آنجا پیش می رود که در اکتوبر ۱۹۳۹ یعنی یکماه پس از آغاز رسمی جنگ نشان با ارزش عقاب المان از سوی هرمان گورینگ فرمانده نیروی هوائی رایش به او اعطا می گردد، نشانی که البته بسادگی به هر کسی داده نمی شود.

لیندبرگ پس از بازگشت به امریکا به عنوان سخنگوی کمیته تازه تأسیس "اول امریکا" علیه خط روزولت به تبلیغ فعال سیاست دور نگه داشتن ایالات متحده از دایره جنگ می پردازد. او روزولت و مافیای یهود را رسماً متهم به زمینه سازی برای به راه انداختن جنگ و کشاندن امریکا به آن می کند. کمیته "اول امریکا" در این مقطع محل تجمع جریانات ضد جنگ موسوم به "انزواگرایان" **Isolationisten** درمقابل جریانات جنگ طلب موسوم به "مداخله گرایان" **Interventionisten** می باشد. این کمیته که پس از شعبده بازی پرل هاربر مجبور می شود خود را منحل کند، همان علم تاریخی است که امروز دونالد ترامپ برای اولین بار پس از جنگ دوم مدعی سینه زنی زیر آن شده است.

برمی گردم به "طرح سرخ". چهارسال بعد از اعزام لیندبرگ به کانادا کنگره امریکا در سال ۱۹۳۵ طرح ۵۷ میلیون دالری تأمین هزینه ساخت سه فرودگاه نظامی مخفی در نزدیکی مرزهای کانادا که باندهای آن باید به منظور استتار با چمن پوشیده شده باشند را از تصویب می گذرانند. ارتش ایالات متحده در همین سال اقدام به برگزاری بزرگترین مانور نظامی تاریخ خود در مرزهای کانادا می نماید. یک قلم نزدیک به شش میلیون سرباز بر مبنای طرح مذکور در این نقطه می بایستی وارد عمل می شدند. طرح سرخ تنها در ۱۵ جون ۱۹۳۹ یعنی کمتر از سه ماه پیش از شروع جنگ موقتاً از دستورکار خارج و منجمد می گردد. با این تحلیل که در آینده و در صورت ضرورت دوباره بروی میزگزینه ها بازگردد. باورش حتماً خیلی مشکل است اما واقعیت آنست که نهایتاً این طرح جنجالی تنها در سال ۱۹۷۴ است که به کلی و برای همیشه روانه سطل زباله می گردد!

فتح بالکان

منطقه بالکان بی تردید یکی از پراشوبترین و در عین حال خطرناکترین بخش اروپای پیش و پس از جنگ جهانی اول است. منطقه ای با یک تنوع قومی شگفت انگیز که تا پیش از جنگ اول متداوماً محل تلاقی قدرتهای منطقه به ویژه دو امپراتوری عثمانی و هابسبورگهای اتریش - هنگری بوده است. جرقه جنگ جهانی اول هم در همین منطقه زده می شود. جنگی که پس از آن پایه های اولین نظم جهانشمول در ورسای گذاشته می شود. آنجا که نظم قدیم یعنی نظم امپراتوریهها با از میان برداشته شدن چهار امپراتوری بزرگ جهان آنروز یعنی امپراتوریههای المان، عثمانی، اتریش - هنگری و روسیه تزاری و تضعیف حقارت بار تنها ابرقدرت موجود یعنی بریتانیای کبیر در هم می ریزد و تکه های گسسته از این امپراتوریهها همه بر اساس یک ستراتیژی درازمدت و در قالب کشورهای به ظاهر مستقل بر روی نقشه جغرافیا ردیف می گردند. ویژگی عمده این طرح ستراتیژیک در رابطه با این تازه کشورها در چارچوب نظم نوین تقسیم تمامی خلیقهای منطقه در میان دو و یا چند کشور همجوار است. نه فقط در بالکان که در خاورمیانه پسا جنگ اول و بر مبنای قرارداد سایکس - پیکو نیز عین همین طرح پیاده می شود. ریشه تمامی درگیریهای مبتنی بر قومیت و مذهب که جنگ چهارم براساس آنها جریان یافته و پیش برده می شود از جمله جنگهای وکالتی موجود در همین تقسیمات جغرافیائی ضد انسانی حاصل نظم ورسای قرار دارد.

در خاورمیانه میلیونها کرد در میان چهارکشور پخش شده و تحت حاکمیت چهار دولت مختلف قرار می گیرند. در افغانستان یک موزائیک تمام عیار از ده ها قوم و زبان و قبیله شکل می گیرد که بخشی از آنها در داخل خاک افغانستان و بخشی دیگر در میان خاک کشورهای همسایه آن قرار دارند. در ایران هم جزاین نیست. تاجیکها و ازبکها و آذربها و ترکمانها و ارمنیها هر یک صاحب یک کشور مجزایند و بلوچها و پشتونها نیز باید قلمروشان را با پاکستان تقسیم کنند. بدتر از این را باید در جنوب شرقی اروپا و در خاک به جای مانده از ویرانه های امپراتوری عثمانی سراغ گرفت.

دربالکان برای مثال بخشی از مقدونیه در یونان می ماند و بخشی به کشور جدید یوگوسلاوی ضمیمه می شود ، بخشی از آلبانیاییها در کوزوو، بخشی از ملداوها در رومانی ، بخشی از مجارها در رومانی و لهستان و خلاصه لیست بلندبالایی از ملیتهای تقسیم شده که آثارش را در همه جا می توان به وضوح مشاهده کرد. فقط یک اشاره مختصر به ترکیب قومیتی کشورمانندی به نام مولداوی با ۳۳ هزار کیلومتر مربع مساحت در همسایگی اوکراین و رومانی کافی است تا با ماهیت نظم نوین آشنائی بیشتری پیدا کرد. در اینجا در کنار خود ملداوهای رومانیائی تبار و رومانیائی زبان که کمتر از هفتاد درصد جمعیت را تشکیل می دهند ، یک اقلیت بزرگ قومی شامل اوکرائینی ها ، روسها ، گاکاوزها، بلغارها، تاتارها ، پولندیها و روسهای سفید زندگی می کنند. اقلیتهائی که در همه جا در شرایط سرکشی حکومتهای محلی ابزار قدرتمندی در دست متولیان نظم نوین برای سرکوب و کنترل هرگونه گردنکشی مستقل از نظم حاکم می باشند.

بالکان در آغاز دهه چهل میلادی محل تلاقی منافع قدرتهای منطقه ئی همچون اتحاد شوروی ، ایتالیا ، بریتانیا و صد البته المان می باشد. هیتلر در آغاز تلاش می کند که کشورهای بالکان را حتی المکان از درگیریهای نظامی در اروپا دور نگه دارد. گذشته از آنکه غالب کشورهای مزبور نگاه مثبتی به المان دارند، مسیر عبور بسیاری از نیازهای لجستیکی این کشور نیز هستند. مهمترین این نیازها نفتی است که از رومانی می آید. در ۲۷ می ۱۹۴۰ میان دو کشور قرارداد نفت در مقابل سلاح امضاء می شود که بر مبنای آن نیروهای ارتش المان وظیفه آموزش و تسلیح ارتش رومانی و حفاظت از میادین نفتی را برعهده می گیرند. بلغارستان هم از آغاز نگاهش به المان و در سمت اتحاد سه گانه می باشد. بر سر جذب بلغارستان رقابت پنهان و آشکاری میان هیتلر و ستالین جریان دارد. در این راستا شوروی تلاشی عبث در جهت جلوگیری از پیوستن کامل این کشور به نیروهای محور صورت می دهد اما دولت بلغارستان پس از دوبار رد پیشنهاد بیوستن به متحدین در ماه های اکتوبر و نومبر ۴۰ نهایتاً در اول مارچ ۱۹۴۱ رسماً به اتحاد سه گانه می پیوندد. یوگوسلاوی و یونان اما علی رغم نگاه مثبتشان به المان در این مقطع در جنگ همچنان در حفظ بیطرفی اصرار دارند. ۲۷ جون ۱۹۴۰ بلافاصله پس از شکست فرانسه ، ستالین خواهان پس گرفتن بسارابی و بوکوفین شمالی از رومانی می شود. این مناطق در جنگ اول از دولت نوپای انقلابی شوروی گرفته و به رومانی داده شده بودند. رومانی البته چاره ای جز پس دادن این مناطق ندارد. دولت مجار ، ترانسیلوانی و دولت بلغارستان هم "دوبروجا" را مطالبه می کنند. هیتلر در ۳۰ اگست ۴۰ به دعوی سه کشور خاتمه داده و با حکمیت خود ترانسیلوانی را به مجارستان داده و در مقابل استقلال رومانی را تحت حمایت محور تضمین می کند. بدین ترتیب با جلب رومانی به طرف خود پاسخ ستالین را هم می دهد. البته حق شوروی در رابطه با بسارابی زیر علامت و آل نمی رود چرا که این حق مدتها پیش از این در چهارچوب تفاهنامه میان المان - شوروی به رسمیت شناخته شده است!

و اما ایتالیاییها که حالا به تازگی رسماً وارد جنگ شده اند هرچند دیر آمده اند اما عجله دارند که کارشان را زود تمام کنند! با اینحال آنها در هیچ کجا بدون حمایت ارتش المان قادر به پیشروی در هیچ جبهه ای نیستند. این المانها به رهبری مارشال رومل هستند که در لیبیا در شمال آفریقا و در مقابل بریتانیا به داد نیروهای ایتالیائی می رسند که در همه جا به عقب رانده شده اند. در اروپا هم به غیر از این نیست. چه در مقابل نیروهای فرانسوی ، چه در البانی و چه از همه مهمتر در یونان. موسولینی پس از اشغال البانی از قضا چشم به همین کشور دوخته است.

در ۲۸ اکتوبر ایتالیا بدون اطلاع و موافقت المان به یونان حمله می کند اما نیروهای یونانی موفق می شوند که ظرف کمتر از یک هفته ایتالیاییها را تا درون مرزهای البانی عقب بنشانند. در این اثنا بریتانیا هم جزیره کرتا در یونان را اشغال و اقدام به مین گذاری سواحل این کشور می نماید. ۱۳ دسمبر هیتلر فرمان اجرای طرح ماریتا برای اشغال بالکان را صادر می کند. این مقدمه لشکرکشی سال آینده به خاک اتحاد شوروی است که خطوط کلی آن پنج روز بعد از این در

۱۸ دسمبر به فرماندهی کل ارتش المان ابلاغ می‌گردد. نیروهای المانی در ۲۸ فبروری ۴۱ از طریق رومانی وارد بلغارستان شده و در مرزهای یونان مستقر می‌شوند. پس از پیوستن بلغارستان به متحدین، یوگوسلاوی نیز در ۲۵ مارچ به این اتحاد می‌پیوندد. اما دو روز بعد به دنبال قیامی که با حمایت بریتانیا و علیه المان صورت می‌گیرد با یک کودتا دولت وقت از کار برکنار و شاهزاده "پاول" به یونان می‌گریزد. کودتاچیان پیتر دوم را که دشمن نازیهاست و در این تاریخ هفده سال بیشتر ندارد به جای پاول بر تخت می‌نشانند. در ۶ اپریل ستونهای المانی وارد یوگوسلاوی و یونان می‌شوند. روز بعد ایتالیا هم به یوگوسلاوی اعلان جنگ می‌دهد و در ۲۷ اپریل کار یوگوسلاوی و یونان تمام می‌شود. انگلیس‌ها با یک فقره عقب نشینی و واگذاری یونان موفق می‌شوند ۴۸ هزار نفر از نیروهای خود را نجات داده و ژرژ دوم پادشاه یونان را هم به انگلیس می‌فرستند. با اشغال یونان راه نفوذ المان به مدیترانه و دریای اژه باز می‌شود. بدین ترتیب کشورهای بالکان تماماً در حوزه نفوذ کامل رایش و اتحاد محور قرار می‌گیرند.

در نیمه اول سال ۱۹۴۱ تمامی اروپا کم و بیش یا به تصرف نیروهای محور درآمده است و یا در موضع دوستی قرار دارند. پس از بینانگذاری رایش اول توسط کارل کبیر در سال ۸۰۰ میلادی، المان هرگز به چنین وسعت و عظمتی دست نیافته بود. با اینحال پروژه اتحاد با بریتانیای کبیر در این مقطع تماماً شکست خورده به نظر می‌آید و ورود ایالات متحده به جنگ نیز دیگر تنها مسأله زمان می‌باشد. هیتلر می‌داند که لجستیک المان و متحدانش کفاف یک جنگ درازمدت با انگلستان و امریکا را نمی‌دهد. برترین ابزار او در نبردها همه جا اصل تهاجم صاعقه وار بوده است که در زمین اساساً با اتکاء به زرهی و در محور آن سلاح برتر یعنی تانک و در هوا با حفظ برتری هوایی پیش برده می‌شود و پیروزی سریع حاصل می‌گردد. سلاح برتر در آنها نیز زیردریایهای المانی است که امان از ناوگان دریایی دولت فحیمه بریده است. ادامه تحرک این ارتش در زمین و هوا و بحر بدون تأمین منابع انرژی و سوخت کافی میسر نخواهد بود. نفت رومانی به تنهایی کفاف نیاز بی پایان ارتش رایش را نمی‌دهد.

عملیات بارباروزا، تهاجم به خاک شوروی

سرزمین پهناور روسیه و اماران چه اوکراین و جمهوریهای بالتیک و چه جمهوریهای قفقاز منبع بی کران تأمین بلاواسطه نیازهای یک جنگ درازمدت به ویژه در زمینه تأمین انرژی و غله می‌باشد. ستالین تا این تاریخ در مقابل خواست اکید المان برای پیوستن به اتحاد محور مقاومت کرده است، اما با جاپان علی‌رغم درگیریهای اولیه جداگانه یک قرارداد عدم تعرض امضاء می‌کند که تا آخر جنگ هم دوام می‌آورد. هیتلر می‌داند که ورود ایالات متحده به جنگ امری محتوم است. او بارها در مکالماتش با اطرافیان و در سخنرانیهایش به این مسأله که روزولت عامل و کارگزار یهودیت بین المللی است اشاره می‌کند. او به پیر هوس خبرنگار یونایتدپرس در اوایل پائیز ۴۱ می‌گوید:

"این کیسه های پول و یهودیانند که نمایش را در پشت صحنه اداره می‌کنند." "این آقای روزولت و یهودیان! آنها می‌خواهند بر دنیا حکومت کنند و ما را از هستی و زندگی ساقط نمایند. آقای روزولت مدعی است که می‌خواهد انگلستان را نجات دهد اما در اصل منظور واقعی اش این است که وارث امپراتوری بریتانیا گردد."

او در جای دیگری خطاب به مارتین بورمان سکرتر شخصی اش می‌گوید: "اگر یهودیان نبودند و اگر روزولت این نوکر و پادوی آنها نبود اوضاع جور دیگری می‌بود. از هر نقطه نظر که بنگریم المان و امریکا اگر یک دیگر را درک هم نکنند و علاقه ای به هم نداشته باشند اما بدون شک می‌توانستند حداقل پشتیبان و هواخواه یکدیگر باشند."

در این که روزولت و مافیای یهود اکیداً خواهان وارد کردن ایالات متحده به جنگ بودند تردیدی برجای نیست. در بخش بعد و در کادر تفسیر غیررسمی در رابطه با روند منتهی به جنگ دوم به این مسأله مفصلاً خواهم پرداخت اما در

اینجا نیز اشاره به نکاتی چند در فهم موضوع ضروری می باشد. روزولت پیش از شروع جنگ ، محرمانه برای تحریک چمبرلین قول داده بود که در صورت اعلان جنگ انگلستان به المان از آن کشور حمایت بی قید و شرط به عمل خواهد آورد. پس از شروع جنگ هم خلاف اعلان رسمی بیطرفی امریکا سیل کمکهای یکجانبه غذایی و تسلیحاتی به انگلستان توسط کشتیهای بازرگانی همواره و بی وقفه ادامه داشته است. هیتلر علی رغم اطلاع از این موضوع برای پرهیز از درگیری با ایالات متحده دستور داده بود که به کشتیهای بازرگانی مذکور حمله ای صورت نگیرد.

هفت جولای ۴۱ یعنی ماه ها پیش از ورود امریکا به جنگ ، نیروهای امریکائی ورود به جزیره ستراتیژیک ایسلند را به منظور جایگزینی تدریجی نیروهای بریتانیائی آغاز می کنند. کاردار سفارت المان در واشینگتن در تلگرافی به وزارت خارجه یادآور می شود که این اقدام بخشی از نقشه های روزولت برای تحریک المان برای یک درگیری بحری و در نتیجه مورد حمله قرار گرفتن کشتیهای بازرگانی و غیر نظامی امریکاست که او بسا بدان نیاز دارد چرا که قانع کردن میلیونها امریکائی مخالف جنگ تنها از این طریق امکان پذیر است. ۲۶ جولای همانسال روزولت دستور بلوکه کردن دارائی های جاپان در امریکا را صادر می کند. این اقدام به معنای محروم کردن جاپان از منبع اصلی نفت مورد نیازش بوده و حلقه ای دیگر از طرح تحریک کشورهای محور برای حمله به ایالات متحده می باشد. سه هفته بعد در چهارده اگست در ملاقات میان روزولت و چرچیل "منشور اتلانتیک" اعلام می شود که در عمل به معنای اعلان یک جنگ غیر رسمی امریکا به المان تلقی می گردد. در این منشور دو کشور خواهان ادامه جنگ تا نابودی المان می گردند و برای اولین بار تفاوتی میان نازیها و مخالفان نازیسم در المان قائل نشده و کل المان را هدف نشان می دهند. در ۱۱ سپتمبر در یک نطق رادیوئی روزولت تهدید می کند که از این پس اگر کشتیهای المانی و ایتالیائی به آبهای ایسلند و مناطق دیگر تحت حفاظت امریکا وارد شوند مسؤول عواقب آن دولتهای متبوعشان خواهند بود.

اینها و موارد بسیار دیگری که پیش از این رخ داده بود و در بخش بعد بدانها خواهم پرداخت هیتلر را متقاعد می کند که باید خود را برای یک جنگ درازمدت آماده کرد. مگر همین چند ماه پیش نبود که نیروی هوائی سلطنتی حتی بدون حضور ایالات متحده برتری هوائی در آسمان خود را حفظ کرده و المان نبرد هوائی سه ماهه جولای تا سپتمبر ۱۹۴۰ با هدف درهم شکستن انگلستان را باخته بود. ورود امریکا با تسلیحات جدید و پیشرفته اش به جنگ بی تردید تعادل را علیه نیروهای محور به هم خواهد زد. هیتلر می داند حالا دیگر یا باید انگلستان را از موضع قدرت وادار به آمدن پای میز مذاکره برای پایان دادن به جنگ و تقسیم دنیا کرد و یا در صورت شکست این ستراتیژی و وارد شدن ایالات متحده به جنگ بایستی به دنبال بدست آوردن منابع حیاتی انرژی و تأمین نیازهای غذایی برای ادامه یک جنگ درازمدت رفت. تسخیر سرزمین پهناور اتحاد شوروی با همه ریسکهای آن پاسخ محتوم به هردوی این گزینه هاست. ستالین نشان داده است که علی رغم تعارفات بسیار هیچ قصدی برای پیوستن به متحدین ندارد. روند اوضاع هم نشان می دهد که به جز در دست داشتن کارت قدرتمند کشور شوراها ، گزینه بر سر میز مذاکره آوردن بریتانیا جواب نخواهد داشت. از سوی دیگر ادامه یک جنگ درازمدت علیه انگلستان و امریکای تازه نفس و مدعی رهبری جهان هم بدون در اختیار داشتن منابع عظیم اتحاد جماهیر شوروی خواب و خیالی بیش نخواهد بود.

هدف قراردادن اتحاد شوروی برای ناسیونال سوسیالیزم مهاجم هر مشکلی داشته باشد مشکل ایدئولوژیک نخواهد داشت. ستراتیژی گسترش به سمت شرق و تأمین فضای حیاتی از همان آغاز حرکت جنبش ناسیونال سوسیالیستی از یک اصل ایدئولوژیک تبعیت می کرده و همواره توجیه تئوریک نیز داشته است. تنها با از میان برداشتن بلشویزم به مثابه دشمن مشترک کل جهان غرب می توان المان و انگلستان را به هم نزدیک و شرایط یک صلح پایدار را به بریتانیا تحمیل نمود. مسأله تأمین فضای حیاتی مورد نیاز المان نیز بدین ترتیب برای همیشه پاسخ خواهد گرفت. آینده نشان خواهد که

درک پیشوای المان از ستالین و پتانسیلهای شگفت انگیز ارتش سرخ و مقاومت ملت روسیه تا به کجا ساده لوحانه و غیر واقعی بوده است.

هیتلر تصمیم برای حمله به شوروی را نهایتاً در دسامبر ۱۹۴۰ اتخاذ می کند و همانگونه که در پیش اشاره کردم خطوط کلی آن را در هجدهم این ماه به فرماندهی کل ارتش ابلاغ می کند. در ساعت یازده روز سی ام مارچ ۱۹۴۱ آدولف هیتلر خطاب به بیش از دویست نفر از فرماندهان بلند پایه خود تاریخ آغاز عملیات تهاجم به شوروی موسوم به عملیات بارباروزا را ۲۲ جون ۱۹۴۱ اعلام می دارد. او می گوید "این جنگ جنگی است نژادی و عقیدتی و بزرگوار و شوالیه بازی بر نمی دارد. این نبردی است که می بایست با خشونت، بیرحمی و سنگدلی پی گرفته شود". او هشدار می دهد که ایالات متحده تا چهار سال دیگر در مسابقه تسلیحاتی موجود به اوج قدرت تسلیحاتی و نظامی خود خواهد رسید. "تا آنوقت ما باید کار اروپا را یکسره کرده باشیم".

عملیات بالکان تهاجم به خاک اتحاد شوروی را نزدیک به شش هفته به تأخیر انداخته و زمان استفاده از هوای مناسب در طول حمله را کوتاهتر کرده است، اما هیتلر با اتکاء به تاکتیک جنگ صاعقه وار خود یقین دارد که کار ارتش سرخ را در کمتر از چهار ماه به پایان خواهد رساند. حتی به سربازان گفته می شود که نیازی به همراه بردن لباسهای زمستانی نیست! بدبترتیب در بامداد ۲۲ جون هیتلر مرتکب بزرگترین اشتباه تاریخ حیات خود می گردد و نیروهای خود را وارد خاک پهناور اتحاد جماهیر شوروی می کند. روزها و هفته های اول عملیات بارباروزا البته حکایت از تحقق پیدا کردن نقشه های پیشوا در تسلط صاعقه وار بر خاک شوروی می کند. تنها در همان ۲۴ ساعت اول ارتش سرخ نزدیک به دوهزار هواییما را از دست داده و پایداری نیروی پیاده در شرف از هم گسیختن است. در همان روزهای نخست نزدیک به نیم میلیون نفر از نیروهای شوروی خود را تسلیم می کنند. وزارت دفاع امریکا نیز بر این اعتقاد است که ارتش سرخ در کمتر از دوماه به زانو در خواهد آمد. فرانس هالدر رئیس ستاد ارتش رایش از اینهم فراتر رفته و در روز سوم جولای مدعی می شود که کار را ظرف دو هفته تمام خواهند کرد!

در سمت کشور شوراها اوضاع برآستی درهم ریخته و ناامید کننده است. دستگاه رهبری شوروی و در رأس آن خود ستالین اصلاً انتظار این تهاجم گسترده آنها در این مقطع زمانی را ندارند. قطارهای حامل غله، پنبه، الوار، محصولات نفتی، منگنز و کروم ارسالی از سوی شوروی برای المان تا آخرین روز پیش از تهاجم یعنی تا نیمه شب ۲۲ جون بر طبق تفاهمنامه بین دو کشور، بی وقفه از مرز می گذرند و راهی برلین می شوند. ستالین تنها یک هفته بعد و پس از برطرف شدن شوک اولیه است که آغاز عملیات تدافعی تحت عنوان "جنگ بزرگ میهنی" را در ۲۹ جون اعلام می کند. اینجا دیگر نه دیکتاتوری پرولتاریا، نه کمونیسم بین الملل و نه حتی انگیزه های سوسیالیستی و انسانی علاج کار نیست، پتانسیل دهشت انگیز نهفته در ناسیونالیزم و مذهب را باید سازماندهی کرد و ستالین نیز چنین می کند. هفت اگست او شخصاً فرماندهی کل ارتش سرخ را بر عهده می گیرد.

نه دو هفته که دو ماه پس از تهاجم به شوروی فرمان پیشوا تنها برای اشغال اوکراین و شبه جزیره کریمه صادر می شود. نظر ستاد ارتش رایش ادامه پیشروی به سمت مسکو و تسخیر پایتخت است اما برای هیتلر گرفتن اوکراین به مثابه انبار غله اروپا اهمیت بیشتری دارد. علاوه بر آن با اشغال کریمه راه تسلط بر قفقاز نیز هموار می گردد. ضمن آن که این شبه جزیره یکی از مراکز مهم نیروی هوایی اتحاد شوروی و به تبع آن تهدیدی جدی علیه مناطق نفت خیز رومانی نیز می باشد. هیتلر ستاد ارتش را که مخالف اولویت دادن به اشغال اوکراین است به محل گرد همانی "متفکرانی با تئوریهای متحجر" تشبیه می کند که "تحت تأثیر تمایلات خودکامانه! قرار دارند". گرفتن مسکو و کل شوروی با اتکاء به جنگ صاعقه وار او چندان به درازا نخواهد کشید.

کیف پایتخت اوکراین پس از یکماه نبرد نهایتاً در ۲۰ سپتمبر ۴۱ سقوط می کند و هیتلر فرمان پیشروی به سمت مسکو را خلاف مخالفت دوباره ستاد ارتش در دوم اکتوبر صادر می کند. به نظر فرماندهان ارتش تهاجم به مسکو با توجه به سرد شدن تدریجی هوا ریسک بالایی دارد. "بهتر است منتظر بهار آینده باشیم". اما هیچ کس جسارت مخالفت با پیشوا را ندارد. تهاجم گسترده گردانهای تانک جنرال گودریان در آغاز آخرین فصل سال فرماندهی نیروهای مسلح شوروی را نیز غافلگیر می کند. هیچ کس انتظار چنین عملیات گسترده ای را که قاعدتاً می بایست در آغاز فصل بهار صورت بگیرد ندارد. حالا در آستانه پائیز که هوا به سمت سرد شدن می رود اقدام به اشغال مسکو از هیچ عقلانیتی برخوردار نمی باشد. نیروهای جنرال گودریان اما با قدرت تمام به سمت مسکو می تازند، تنها درسی کیلومتری مسکو است که در برخورد به اولین دیوار ارتش سرخ از حرکت باز می ماند. چندان طول نمی کشد که خدا! نیز به کمک ستالین می شتابد. زمستان زودرس به استقبال تانکهای گودریان می آید.

روز دوم اکتوبر همزمان با شروع عملیات تسخیر مسکو هیتلر راهی برلین می شود تا در یک سخنرانی آمار پیروزیهایش را به اطلاع مردم آلمان برساند. دو و نیم میلیون اسیر، چهارده هزار و پانصد هواپیما، هجده هزار تانک و ... ارتش تا عمق هزار کیلومتری پیش رفته و بدون مقاومت به سمت مسکو می رود. لنینگراد در شرف محاصره است و الی آخر.

عملیات بارباروزا از آغاز هم برای رهبری آلمان یک مقوله نظامی صرف نبوده است. تصمیم گیری برای حمله به خاک شوروی بیشتر یک تصمیم سیاسی است. واقعیت آن بود که درست یکسال پس از آغاز رسمی جنگ، ستراتیژی جنگ صاعقه وار آدولف هیتلر برای پیروزی بر غرب و برانو درآوردن بریتانیا با شکست آلمان در نبردهای هوایی سه ماهه تابستان ۴۰ علیه نیروی هوایی سلطنتی از اساس با ناکامی روبه رو شده بود. همانگونه که پیشتر هم اشاره کردم، ادامه جنگ از این تاریخ به بعد نه برای پیروزی در جنگ که برای تحمیل یک صلح شرافتمندانه به ابرقدرت موجود بوده است. به زانو درآوردن اتحاد شوروی هم شرایط صلح با انگلستان از موضع قدرت را فراهم می کرد و هم در صورت رد راه حل صلح آمیز از سوی چرچیل و روزولت و ورود به یک جنگ درازمدت، پشت جبهه و لجستیک حیاتی مورد نیاز کشورهای محور را می توانست تضمین کند. در مقابل اما تأمین لجستیک کشور شوراهای را البته دولت فخیمه برعهده می گیرد.

از ۲۵ اگست تا ۱۷ سپتمبر عملیات اشغال کشور بیطرف ایران برای کنترل چاه های نفتی و رسانیدن کمکهای نجومی انگلستان و امریکای بیطرف! و هنوز وارد جنگ نشده به اتحاد شوروی از طریق خاک این کشور انجام می گیرد. نیروهای ارتش سلطنتی بریتانیا از جنوب و ارتش شوروی از شمال و هواپیماهایشان از آسمان همه جا را به اشغال خود درمی آورند. در این میان سربازان ارتش رضا خان قدرقدرت نیز هر یک سلاحها را به گوشه ای انداخته و فرار را بر قرار ترجیح می دهند. برآستی هم بدون ارسال مداوم تسلیحات مورد نیاز ستالین از مسیر خاک ایران و با استفاده بهینه از راه آهن سراسری تازه ساز آن معلوم نبود که سرنوشت جنگ در کشور شوراهای به کجا می کشید. بی جهت نبود که بر ایران آریائی! آنزمان "پل پیروزی" نام نهاده بودند.

با نزدیک شدن نیروهای آلمانی به پایتخت، ستالین دستگاه دولتی خود را در ۱۵ اکتوبر به کویبیشف در قریب به هزار کیلومتری شرق مسکو می فرستد و کارخانجات تولید سلاح را نیز به پشت اورال یعنی منطقه ای خارج از دسترس هواپیماهای آلمانی منتقل می کند. اوضاع در مسکو بشدت بحرانی است، همه در اندیشه فرار از شهرند. حتی مقامات بلندپایه حزبی و دستگاه پولیس مخفی سوار بر خودروهای خود به ایجاد بزرگترین راهبندان تاریخ شوروی دامن می زنند! مغازه ها غارت می شوند و گروهی هم در این گیر و دار برای استقبال از ارتش آلمان در به در به دنبال خرید

لغتنامه روسی - المانی افتاده اند ! چنین است وضعیت شهری که نیروهای مسلح رایش تا فاصله سی کیلومتری آن به پیش آمده اند.

ستالین اما قاطعانه تصمیم به مقابله می گیرد. او که خود در میدان نبرد و در پایتخت مانده است ارتش سرخ را به پیشواز المانها می فرستد. میلیشیا ی کارگری دوشادوش ارتش سرخ در گلوگاه های شهر با ایجاد خطوط دفاعی به مصاف ارتش المان می رود و پیشروی آنان را عجلتاً متوقف می کند. در این نقطه است که خدا ! هم به داد مسکو می رسد. بارانهای پانیزی به ناگهان تمامی جاده ها را با فرشی از گل و لای می پوشانند و تانکهای جنرال گودریان را در خود فرو می کشند. بدینترتیب دریائی از لوش و لجن کل نیروی زرهی المان را زمینگیر می کند. ستراتیژی جنگ صاعقه وارهیتلر برای دومین بار پس از شکست نبردهای هوایی سه ماهه تابستان ۴۰ علیه انگلستان یکبار دیگر اینبار اما بر روی زمین به گل می نشیند. در اواخر اکتوبر بارانها به تگرگ و برف تبدیل می شوند و زمستانی زودرس فرا می رسد. سربازانی که با خود حتی پوشاک زمستانیشان را نیز به همراه ندارند در مقابله با شرایط غیرمنتظره جدید باید انگیزه هایشان را از نو صیقل بزنند. فرمانده نیروی هوایی مارشال گورینگ قول داده است که به هر قیمت تأمین لجستیک ارتش ششم در خاک شوروی را از طریق هوا تضمین خواهد کرد ، اما او نیز بخوبی می داند که تأمین مستمر نیازهای ارتش با این بعد مسافت چندان نشانی از واقعیت با خود ندارد.

اوضاع آنچنان تغییر می کند که ستالین فرمان برگزاری مراسم سالگرد انقلاب اکتوبر در میدان سرخ مسکو را صادر می کند. او در هفت نومبر خطاب به سربازانش شرایط وحشتناک بیست و سه چهارسال گذشته و راه پرشکوهی که پشت سر گذاشته اند را یادآور می شود و در میان غرش توپها و صدای کرکننده هواپیماهای روسی که بر فراز سرش پرواز می کنند با عطف به راه طی شده می پرسد: "چه کسی می تواند در پیروزی نهائی ارتش سرخ بر دشمن تردید کند ؟"

۲۱ نومبر جنرال گودریان به هالدر رئیس ستاد خبرمی دهد که سربازانش در یخ و برف توان از دست داده و زمینگیر شده اند. اما هیتلر می داند که اگر کار شوروی را در همین سال تمام نکند پیروزی به کنار آرزوی یک صلح شرافتمندانه را نیز باید با ورود قریب الوقوع ایالات متحده به جنگ به گور ببرد. او دستور می دهد که عمیات طوفان به هر قیمت و در هر شرایطی ادامه پیدا کند. ۲۴ نومبر یک حمله دیگر صورت می گیرد که آنهم با دفاع قهرمانانه ارتش سرخ و شدت یافتن طوفان و کولاک و یخ و برف دوباره به گل می نشیند. در این هیر و ویر خیر می رسد که مارشال روندشت ناگزیر شده است روستوف را تخلیه کرده و پنجاه کیلومتر عقب نشینی کند. روستوف دروازه ورود به قفقاز است و این اولین عقب نشینی ارتش المان در نبردهای شرق است. از این پس دیگر آرزوی فتح اتحاد شوروی تماماً نقش بر آب می شود. چهارم دسمبر یکصد لشکر به فرماندهی جنرال ژوکوف اولین تعرض گسترده ارتش سرخ را در جبهه ای به طول بیش از سیصد کیلومتر علیه المانها آغاز می کند. دو روز بعد هیتلر خطاب به جنرال یودل اعتراف می کند "پیروزی دیگر به دست نخواهد آمد".

شعبده بازی پرل هاربر

سال ۱۹۴۱ با ورود رسمی ایالات متحده امریکا به جنگ به پایان می رسد. هفتم دسمبر نیروی هوایی جاپان با تهاجم به بندر پرل هاربر نهایتاً بهانه ورود رسمی امریکا به جنگ را در سینی طلایی تقدیم روزولت می کند. تفسیر رسمی حکایت از آن دارد که در این روز نیروی هوایی جاپان با یک تهاجم غافلگیرانه به نیروی دریائی امریکا مستقر در بندر پرل هاربر در هاوایی ، ایالات متحده را مجبور می کند که برای دفاع از خود وارد یک جنگ جهانی دیگر

گردد. با این تهاجم روزولت موفق می شود خلاف مخالفت‌های قوی در میان مردم و برخی جناح های سیاسی در درون امریکا این کشور را رسماً وارد جنگی کند که خورد و کلان سرمایه مالی حامی اش از مدتها پیش از این و بیش از همه خواستار شروع ، ادامه و پیروزی در آن بودند. او قبلاً در طی مبارزات انتخاباتی یک سال پیش خود در ۱۹۴۰ با توجه به مخالفت صریح اکثریت مردم و نیروهای سیاسی ایالات متحده با شرکت در جنگ به دروغ به مردم قول داده بود که در صورت پیروزی مجدد امریکا را از جنگ بدور نگه خواهد داشت.

یک نظرسنجی مؤسسه گالوپ در ۹ جنوری ۱۹۴۱ نشان می داد که هشتاد و هشت درصد یعنی اکثریت قریب به اتفاق مردم امریکا قاطعانه علیه ورود این کشور به جنگ بوده اند. مشاوران انتخاباتی و دوست نزدیک او در این مقطع یکی از پلیدترین سرانگشتان کلان سرمایه یهود به نام "هنری مورگنتاؤ" **Henry Morgenthau** می باشد که از همان آغاز روی کار آمدن روزولت تا مرگش همواره پست وزارت دارائی او را نیز بر عهده داشته است. دشمنی مورگنتاؤ با المان یک دشمنی سیاسی نیست ، عقیدتی است . او تنها با رژیم نازی دشمن نیست ، کل المان و مردم آن برای او هدفند. طرح مشهور او در سالهای پایانی جنگ که به نام خود او موسوم به "طرح مورگنتاؤ" می باشد به صراحت نشان عمق دشمنی او با یک ملت و نه با یک رژیم می باشد. "طرح مورگنتاؤ" که در سال ۱۹۴۴ افشاء می گردد ، طرح برگرداندن المان صنعتی متحد به یک سرزمین چند پارچه کشاورزی است. افشای این طرح جنایتکارانه یک بینه قدرتمند در اختیار دستگاه تبلیغاتی دولت المان می گذارد که با اتکاء به آن به اثبات تئوری نژادپرستانه نازیها پردازد و فشار بر توده های یهود را افزایش دهد. آنها "طرح مورگنتاؤ" را تحت عنوان نقشه یهودیت بین المللی برای به بردگی کشاندن ملت المان عرضه کرده و بر مبنای آن ادامه مقاومت تا به آخر و بهر قیمت را توجیه می کردند. مورگنتاؤ در ضمن از دست اندرکاران تأسیس بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نیز هست.

روزولت اما بلافاصله پس از انتخاب مجددش برای چهارمین بار خلاف قولهای انتخاباتی اش مبنی بر دور نگاه داشتن ایالات متحده از جنگ در اولین فرصت لایحه موسوم به "قرض و اجاره" یا "وام و واگذاری" **Lend - Lease Act** را در ۱۸ فیروزی از تصویب کنگره می گذراند. فرهنگسرای بریتانیا از این روز به عنوان اعلان جنگ واقعی امریکا به نیروهای محوریه شمول جاپان نام می برد. عین همین اصطلاح را خود چرچیل هم در رابطه با این قانون به کار می برد و البته که با این ترفند ایالات متحده با آغاز صدور کمکهای نجومی که تا پایان جنگ نزدیک به پنجاه میلیارد دلار می شود و بدون یک اعلان جنگ رسمی وارد جنگ جهانی دوم می شود یعنی نزدیک به ده ماه پیش از حمله جاپان به پرل هاربر!

همزمان در فاصله ۲۹ جنوری تا ۲۷ مارچ بدون اطلاع افکار عمومی امریکا یک سلسله مذاکرات مخفی میان فرماندهی ارتشهای بریتانیا و ایالات متحده در لندن جریان دارد که با شعار "اول المان" یک طرح مخفی موسوم به **ABC-1** علیه المان و کشورهای محور ریخته می شود. در اقیانوس کبیر، امریکا با قفل کردن بازار چین فشار بر جاپان را افزایش می دهد. در داخل روزولت و همپالکی هایش یک مبارزه ایدئولوژیک را علیه گروه موسوم به انزوا طلبان در کمیته "اول امریکا" که با دخالت بی رویه این کشور در اقصا نقاط دنیا به ویژه با وارد کردن ایالات متحده به جنگ در اروپا سرسختانه مخالفت می کردند آغاز می کند. کمیته "اول امریکا" قانون "قرض و اجاره" را بدرستی نقض آگاهانه حقوق ملتها به نفع بریتانیا و با هدف تحریک عامدانه کشورهای محور آریزایی می کردند. در ۲۲ جولای آدمیرال "ریچموند ترنر" **Richmond K. Turner** هشدار می دهد که محاصره اقتصادی و قطع صدور نفت به جاپان این کشور را مجبور به حمله به فیلیپین خواهد کرد و بدین ترتیب ایالات متحده را عملاً درگیر جنگ در اقیانوس آرام خواهد کرد. درست سه روز بعد از این هشدار روزولت فرمان قطع صدور نفت به جاپان را صادر می کند.

انتقال بی معنا و زود هنگام ناوگان بحری حوزه اقیانوس آرام از سن دیگو به پرل هاربر مدت کوتاهی پیش از حمله جاپان علی رغم مخالفت صریح فرماندهی آن، حلقه دیگری از زنجیره اقداماتی است که روزولت برای تسهیل راه وارد کردن امریکا به هر قیمت به یک جنگ جهانی دیگر بدان اقدام می کند. دریا سالار "جیمز ریچاردسون" **James Otto Richardson** که بارها و به دفعات با فرمان روزولت برای انتقال به پرل هاربر به مخالفت برمی خیزد معتقد است که این عملی کاملاً بی معنا و غیر ضروری است چرا که براساس طرح جنگ علیه جاپان موسوم به "طرح نارنجی"، ناوگان پاسیفیک (اقیانوس آرام) پیش از رسیدن ناوگان آتلانتیک (اقیانوس اطلس) از توان عملیاتی کافی برخوردار نبوده و بدین ترتیب ماندن در سن دیگو یا رفتن به پرل هاربر در اساس چیزی را تغییر نمی دهد الا این که انتقال زودرس و غیر منطقی به پرل هاربر مشکلات لجستیکی فراوانی را به دنبال خواهد آورد چرا که تأمین نیازهای ارتش در پرل هاربر خلاف سن دیگو که براحتی و توسط راه آهن صورت می پذیرفت تنها به وسیله کشتی میسر بوده و به زمان بیشتری نیاز دارد. همینطور امکان استفاده پرسنل از مرخصی و دیدار با خانواده هایشان نیز به همان دلیل طولانی بودن مسیر دیگر امکان پذیر نخواهد بود. نتیجه اعتراضات دریا سالار ریچاردسون این می شود که او برکنار و "ادمیرال کیمل" **Husband E. Kimmel** به جای او آورده شود.

موضوع مهم بعدی مطلع بودن واشینگتن از حمله ۷ دسامبر و عدم انتقال به موقع آن به نیروهای مستقر در پرل هاربر می باشد. از ماه ها پیش از این تهاجم امریکانیها موفق به شکستن انواع بسیاری از کدهای رمز مورد استفاده جاپان شده بودند. اطلاعات مربوط به حمله با بلوکه شدن یا به نیروهای مستقر در پرل هاربر نمی رسد و یا بسیار دیر و درست در حین عملیات دریافت می شود. عین این مسأله یعنی کشف رمز و شکستن کدهای طرف المانی قبل از اینهم توسط انگلیسیها به ویژه در رابطه با عملیات بارباروزا صورت گرفته بود که البته علی رغم مطلع ساختن ستالین به دلیل بی اعتمادی او به طرف انگلیس از سوی او جدی گرفته نمی شود. علاوه بر اینها از چند روز مانده به حمله جاپان کلیه ناوهای که ارزش ستراتیژیک دارند بندر پرل هاربر را ترک می کنند و در لحظه حمله برای نمونه یکی از ناوهای هواپیمابر نیز در آن حوالی یعنی در مرکز فرماندهی حوزه اقیانوس آرام یافت نمی شود.

چارلز اوستین بیرد **Charles A. Beard** یکی از مشهورترین تاریخدانان نیمه اول قرن بیستم در امریکا مدعی است که روزولت آگاهانه جاپان را به جنگ کشانده است. او سیاست ایالات متحده تحت حاکمیت روزولت را امپریالیستی قلمداد کرده و رئیس جمهور را متهم به آماده سازی برای ورود به جنگ طی سالهای دهه سی میلادی می کند. از این مهمتر ادعای یک تاریخدان دیگر امریکائی یعنی "هری المر بارنز" **Harry Elmer Barnes** می باشد. بارنز روزولت را رسماً متهم می کند که آگاهانه یک قلم سه هزار نفر را قربانی کرده تا افکار عمومی امریکا را به نفع ورود به جنگ آماده سازد.

سناریوی پرل هاربر نسخه اصلی سناریوی حمله به اصطلاح القاعده! به سازمان تجارت جهانی است با همان میزان قربانی، با همان ادعای مورد تهاجم قرار گرفتن امریکا و البته با همان تبعات جنایتکارانه اش در سطوح داخلی و بین المللی که از سوی همان کانونهای قدرت مالی و تسلیحاتی کلید خورده است. در این رابطه اشاره به تلگراف مؤرخ ۲۷ اکتوبر "جرج مارشال" **George C. Marshall** رئیس ستاد ارتش خالی از فایده نیست. مارشال طی تلگرافی کاملاً محرمانه که مخاطبان آن یک حلقه محدود از افسران ارشد نیروی دریائی در اقیانوس آرام می باشند می نویسد:

"اگر جلو دشمنی ها گرفته نشود ایالات متحده ترجیح می دهد اجازه دهد اولین اقدام خصمانه از سوی جاپان صورت پذیرد".

در پایان نگاهی مختصر و مفید به یادداشتهای روزانه "هنری استیمسون" **Henry L. Stimson** وزیر جنگ روزولت بسیار گویا و بی نیاز از هر تفسیر و تحلیلی است. استیمسون خود یکی از بازهای جنایتکار جنگ طلب و از مسؤولین و تصمیم گیرندگان بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی است. یادداشتهای روزانه او در سال ۱۹۷۶ به صورت کتاب منتشر می شود اما بعدها کلیه نسخه های آن از تمامی کتابخانه های دنیا حذف می گردد! استیمسون که در ضمن وزیر امور خارجه امریکا در زمان پرزیدنت هوور سلف روزولت هم بوده است در یادداشتهایش اشاره به مذاکره خود با رئیس جمهور در تاریخ ۲۵ نومبر ۱۹۴۱ یعنی کمتر از دو هفته پیش از حمله جاپان به پرل هاربر می کند. در این مذاکره روزولت صراحتاً از به وجود آوردن شرایطی سخن می گوید که در خلال آن بدون آن که خطر چندی متوجه امریکا گردد، جاپان به شلیک اولین گلوله وادار شود. عین سخنان او را به نقل از ویکی پدیا به زبان اصلی می آورم. انتخاب ویکی پدیا به عنوان منبع از سوی من عمدی است چرا که این تارنما بخشی از دستگاه اطلاع رسانی "سیستم" هژمون برجهان با هدف تثبیت "تفاسیر رسمی" و مقابله با "تفسیر غیر رسمی" از تاریخ و سیاست بین المللی است.

Roosevelt: brought up the event that we are likely to be attacked perhaps next Monday ... and the question was what we should do. The question we how we should maneuver them into the position of firing the first shot without allowing too much danger to ourselves.

بیژن نیابتی، ۱۶ مرداد [اسد] ۱۳۹۶